

فرهنگ منحط کار، تهاجم فرهنگی و غرب زدگی...

نوشته محسن قانع بصیری

علم آن باشد که بگشاید رهی

مولانا

در این مقاله نشان خواهیم داد که نیروی زاینده استقلال عقل، و نیروی زاینده همبستگی عشق و معرفت است.

از طریق نیروی اول نوعی جدائی و از طریق نیروی دوم نوعی وحدت خلاق ایجاد می‌شود.

تنها یک نگاه به آندسته از تربیت‌هایی که کار را از مجموعه آموزش‌های تئوریک خود جدا می‌کنند دلیل افول بهره‌وری و ضعف خلاقیت و کاربرد محصولات پژوهشی در جامعه ما را نشان می‌دهد.

هنگامیکه به کودک می‌گوئیم در آواز اخذ خدمات و پول از خانواده تنها درس بخوان، در حقیقت رابطه وی را با کار قطع کرده‌ایم و با این قطع موجب ضعف در نیروی همبستگی و ایجاد غروری ابلهانه در وی شده‌ایم. فردی که این چنین تربیت شده است قدرت مانور لازم در شرایط بحران اجتماعی را از دست می‌دهد، در نظر او بسیاری از کارها تحقیرآمیزند و از این روی وی اگر از گرسنگی هم بمیرد آن کارها را انجام نمی‌دهد.

در حقیقت، تراژدی در انقطاع رابطه ما با کار است و نه در ارتباط با انواع متنوع آن، و برای فردی که از طریق کار تربیت نیافته است همواره اصل فوق معکوس تعریف می‌شود.

آدمی وابسته آفریده می‌شود اما برای آنکه مستقل و همبسته تربیت شود، باید راهی ویژه طی کند. در حقیقت آن بستری که آدمی را از وابستگی به استقلال و همبستگی می‌رساند، کار است. جریان تربیت همواره رو بسوی ساخت انسان اندیشه‌ساز و اندیشه‌ورز دارد و برای رسیدن به چنین انسانی تنها کسانی است بستریج و ذر حسین تربیت، درجه اندیشه‌ورزی و اندیشه‌سازی در کار را افزایش دهیم.

ارزش چنین حرکتی در آنست که نیروی همبستگی از همان آغازین لحظات تربیت متناسب با استقلال رشد می‌کند. در این مقاله نشان خواهیم داد اگر نتوانیم کار را بستر رشد اندیشه و آموزش‌های آن قرار دهیم نیروی همبستگی را به دست نخواهیم آورد

و خوب می‌دانیم استقلال بدون همبستگی تنها می‌تواند به تربیت انسان‌هایی بیانجامد که از علم و تکنولوژی سلاحهای مغرب و خطرناک و معقولاتی چون استثمار را می‌آفرینند.

هیچ انسانی نمی‌تواند نقش اجتماعی خود را در زندگی انکار کند. این نقش بی‌شک باید بتواند میان فردیت خلاق وی و سطح عادت اجتماع ارتباط برقرار سازد. در برآیندی از نیروهای استقلال و همبستگی است که می‌توان نقش خلاق فرد را به اجتماع تسری داد و موجب توسعه شد. اگر من خلاقیت‌های مستقل بسیاری داشته باشم اما نتوانم این خلاقیت‌ها را از طریق نیروی همبستگی به جامعه پیوند زبم بهره‌ای از زندگی خود نبرده‌ام، پس ارزش استقلال در آنست که فضای لازم را برای خلاقیت فرد می‌گشاید و ارزش همبستگی در آنست که موجب توزیع این خلاقیت‌ها در جامعه و سطح عادت آن می‌شود.

●●●

یکی از بدترین و زشت‌ترین میراث‌های استثمار و اقتصاد مبتنی بر مواد خام، بی‌ارزش شدن جنبه‌هایی از فرهنگ «کار» در کشور ما بوده است. محدوده‌هایی که بیشتر شامل کار بدی، و بخصوص کارهای سخت بدی، می‌شدند در جریان این تحول زشت از حوزه ارزش به حوزه ضد ارزش انتقال یافتند و امری وهن‌آمیز جلوه کردند. و با این انتقال یکی از بدترین اشکال نظام‌های طبقاتی در ایران بوجود آمد.

در کشوری که طبق روایات مذهب بدست آمده بسیاری امانان معصومش کار سخت بدی می‌کردند، و یا شخصیت‌های جاودان سرانی چون شیخ ابوالحسن خرقانی مشاغلی چون خرکچی و بنائی و غیره داشتند، کار بجائی رسید که متأسفانه عناوینی چون حمله و سپور بصور فحش بکار می‌رفتند و می‌روند و رابطه انسان ایرانی، بخصوص ایرانی شهرنشین، با حجم وسیعی از کار قطع گردید و این انقطاع یکی از مظاهری شد که به همراه مدرنیته آمد و باین دلیل مدرنیته هم در جامعه ما ابرتر ماند.

بنا به دلایل چندی دامنه این پدیده ضد ارزش، بصورت حیرت‌باری گسترش پیدا کرد، بطوری که متأسفانه به دستگاههای ارتباط جمعی نیز کشانده شد؛ برای نمونه: چندی پیش در یک سریال تلویزیونی یکی از قهرمانان به دلیل عسرتی که پیدا کرده بود ناچار شد برای

کار کردن و کسب درآمد، شغل تمیز کردن خانه دیگران را (آنچه که به آن کلفتی می‌گوئیم) انتخاب کند. در اثر این تحول از نظر او و کارگردان بسیار ناخوشایند، وی چنان دچار افسرده‌گی شد که کم مانده بود از این تحمیل حاصل از عسرت و تنگ‌دستی، و یا بهتر بگوئیم از اینکه می‌رود و دپ خانه کسی کار می‌کند از پای درآید. بدین معنی که آن عسرت بیکاری برایش آنچنان دردناک نبود که کار کردن باین شکل، وای بسا اگر پولی داشت چنین شغلی انتخاب نمی‌کرد. و به همین دلیل کارگردان این امر را به عنوان یک تراژدی و فاجعه نشان می‌داد.

این که آیا بواقع انتخاب و یا تحمیل چنین کاری باید شخصی را از نظر اجتماعی-شخصیتی از پای درآورد یا خیر؟ خود سوالی است که جواب دادن به آن برای روشن شدن مفهوم توسعه در جامعه ما بسیار مهم است و به همین دلیل برای توصیف افق‌های ارزشی کار ناچاریم ابتدا به بررسی تأثیر «کار» در ایجاد فرهنگ توسعه پردازیم و آنگاه خود را در مقابل این سوال قرار دهیم که چرا رابطه با کار در فضای تربیت فرزندان ما، یعنی خانواده، قطع شد و در این انقطاع چه نیروهائی مؤثر بوده‌اند؟ به عبارت بهتر چرا فرهنگ کار از خانواده و کودکی شروع نمی‌شود؟

کار و فرهنگ توسعه:

اگر توسعه را عبارت از تبلور کار فعال و معطوف به دو سوی پژوهش و بازار در جامعه بدانیم آنگاه می‌توانیم به نتایج زیر دست یابیم.

۱- بدون اتصال سرمایه با کار امکان تبلور اجتماعی کار فراهم نخواهد شد:

۲- بدون تحقق کار امکان تحقق هرگونه زندگی مادی و معنوی میسر نخواهد شد:

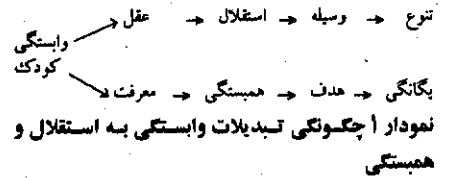
۳- بدون تحقق پژوهش در کار و ارتباط این مجموعه با بازار، توسعه تحقق نخواهد پذیرفت:

۴- برای تحقق پدیده کار و ارتباط فعال آن با فرهنگ ناچاریم ابعاد مختلف تأثیرات فرهنگ و کار را با یکدیگر مورد ارزیابی قرار دهیم. به عبارت دیگر تبیین ارزش‌های فرهنگی کار یکی از مهمترین وظایف نیروی مدیریتی هر اجتماع روبه توسعه است و اعمال این وظیفه از همان اولین لحظات تولد یک نوزاد باید آغاز شود.

بر این اساس باید در جریان تربیت فرزند در خانواده همواره یک روند بسیار مهم مورد توجه قرار

اجتماعی

گیرد و آن روند عبارت است از تبدیل وابستگی به استقلال. در تعاقب این روند، باید به روند دیگری نیز توجه کرد و آن تبدیل وابستگی به همبستگی است: (نمودار یک)



چنانچه از ملاحظه نمودار یک استنباط می شود در تربیت همواره دو روند بظاهر متضاد با یکدیگر مورد توجه قرار می گیرند. اول روند تربیت عقلانی است که به استقلال می انجامد و به عنوان وسیله ای مهم برای نیل به همبستگی به آن نیازمندیم. در این روند کودک می آموزد که چگونه از یک موقعیت انگلی به یک موقعیت مستقل و منکی بخورد وارد شود. وی باید قوانین و منطق های مختلف موجود را در برخورد با خانواده و جامعه فرا گیرد تا بتواند به استقلال نسبی لازم دست یابد. نیروی اصلی این تبدیل کار است. به عبارت دیگر وی باید بتدریج بیاموزد که نمی تواند هیچ چیز را در این جهان به رایگان بدست آورد، مگر آنکه برای بدست آوردن آن کار کند. بصورتی کلی روند تغییر روابط میان فرزند و والدین از وابستگی به استقلال، به صورت های زیر امکان پذیر است.

۱- دریافت امکانات از خانواده در مقابل تحصیل (مبادله امکانات خانواده با تحصیل یعنی کار برای خود و آینده خود).

۲- دریافت امکانات از خانواده در مقابل کار در خانه (یعنی مبادله امکانات با کار برای خانواده).

۳- دریافت امکانات از خانواده در مقابل تقبل بخشی از هزینه زندگی خود و خانواده از طریق کار در خارج از خانه (مبادله امکانات والدین با کار در خارج خانه).

۱- در حالت اول کودک درمی یابد که باید برای اخذ امکانات درس بخواند. اما این درس خواندن تنها برای خود اوست. به عبارت دیگر وی تنها برای خود کار می کند و برای این کار از امکانات منزل و محیط اطراف خود استفاده می برد. به همین دلیل وی مشتی اطلاعات را در ذهن خود حفظ می کند بدون آنکه بتواند آثار آنها را از طریق محیط کار که فاقد آنست ارزیابی کند. تنها امر ضروری دارا شدن نمرات بالا در کارنامه تحصیلی اوست که بسیار ضرورست. بنابراین هر خانواده کوشش می کند تمامی امکانات را برای فرزندش فراهم سازد تا او ذهن خود را به ماشین حافظه تبدیل کند. جریان مصرف منابع از دیگران و فعالیت تنها برای خود انجام می شود موجب می گردد تا وی موجودی متوقع بار آید. (در مراحل بعدی نیز او انتظار

دارد محیط اجتماعی عیناً شبیه محیط خانه با وی برخورد کند، در حالی که بدلائل پیشمار چنین نیست و در محیط اجتماعی قوانین دیگری حکم فرماست). در حقیقت بروز مظاهر فرهنگی توقع از جامعه در اشخاص حاصل چنین فرهنگ بیمارگونه ای می باشد.

در نظر چنین کودکی بسیاری از کارهای یدی زشت جلوه می کندوی تنها درس خواندن را کاری خوب می داند و با توجه به مصرف زندگی تحصیل شده، متوقع است تمامی امکانات برایش فراهم شود و به همین دلیل مدام از جامعه شکایت دارد. در این شرایط اگر نظام آموزشی نیز چنین رویه ای را دنبال کند. وضع بسیار بدتر خواهد شد، بدین ترتیب که این نظام وی را با حجم عظیمی از فعالیت های درسی در خانه سرگرم می کند، بطوری که وی بتدریج از انجام ساده ترین کارها در خانه عاجز می شود و باصطلاح لوس و نتر و از خودراضی بار می آید.

مهم ترین ضعف عقلی و ذهنی کودک تربیت یافته در چنین فضائی، قدرت اندک و ضعیف وی در برقراری ارتباط میان اندیشه و کار است. در حقیقت یکی از عللی که ما نمی توانیم در جامعه مان از محصولات پژوهشی، دستاوردهای کارانه و بازاری



مادر و فرزند

بوجود آوریم در چنین تربیتی نهفته است. پدر و مادری که فرزند خود را به جای تشویق کردن به ایفای نقشی مسئولانه در محیط خانه وی را برای اخذ مدرک تحصیلی با نمرات بالا تحریک می کنند، بر این باورند که اصولاً مدرک مهم تر از هر پدیده ای در جامعه می تواند فرزند آنها را خوشبخت کند. آنان براین گمان و حتی ایمان اند که اصولاً سواد اجتماعی به کار پیوند ندارد بلکه تنها به درس خواندن پیوند دارد. از نظر آنان بسیاری از مشاغل یدی نه تنها فاقد ارزشند بلکه تحقیرکننده می باشند. آنان به فرزند خود می گویند: اگر درس نخوانی عمله می شوی، سپور می شوی! و باین تأکیدات در ذهن کودک تمامی مشاغل یدی را تبدیل به مفاهیمی «ضد ارزش» می کنند. بسیار طبیعی است که چنین کودکی هنگامی که بزرگ شد و مدرک خود را گرفت، تنها به دنبال پشت میز نشینی برود. و چون توانایی ایجاد رابطه میان سواد خود با کار را ندارد، بنابراین هیچ گاه از علم خود نمی تواند بهره گیرد. پس نتیجه چنین تربیتی بشرح زیر است:

« جوان توانایی ارتباط فعال میان ذهن خود با کار را

از دست می دهد و از همین روی در تمامی دوران زندگی بعدی خود توان ایجاد فرهنگ کار و خلاقیت را نخواهد داشت:

« به همین دلیل وی با کار بیگانه است و بسیاری از کارها را ضد ارزش تفسیر می کند. در این زمینه به سهولت می توان مثالهایی عرضه کرد: توجه کنید که بی ارتباطی با کار یدی زمینه ساز تهی شدن ذهنی این ارزشها در کودک و جوان است:

« موجودی متوقع و از خود راضی بار می آید: « اگر وی در آینده مدیر شد فاقد قدرت ارتباط میان دستاوردهای پژوهشی با تولید و بازار خواهد شد:

« وی سمبل یک مسالم بی عمل می شود و برایش مدرک و نمره بسیار مهم تر از درک مسئله است. و بخصوص این ایده را برای تربیت فرزندانش نیز بکار می برد. نگاه کنید به فضای بوروکراسی و بهره وری بسیار پائین کار در آن:

« قدرت همبستگی با محیط در وی بسیار ضعیف است و در حالی که دارای محفوظاتی است فاقد قدرت عمل می باشد. به دلیل فقدان ارتباط فعال این محفوظات با کار، وی بتدریج کوشش می کند همین دانش اندک را مخفی نگاهدارد:

« قدرت ارتباط اجتماعی وی همواره ضعیف می ماند. وی اگر در آینده مدیر شود، دائماً درگیر بحران خواهد شد. به عبارت دیگر، مدیری این چنین مدیری بحران زاست، چرا که تنها با عده معدودی توان ارتباط خواهد داشت:

« فرهنگ زشت طبقاتی خاصی حاصل این تربیت است. بطوریکه هنگامیکه وی ناچار شود بدلائل بحران اجتماعی بسوی کارهای سخت روی آورد تمامی تعادل ذهنی خود را از دست خواهد داد. به همین دلیل وی قدرت ضعیفی برای مقابله با شرایط و در بازسازی خود در شرایط متغیر اجتماعی خواهد داشت:

« چنین فردی هیچ گاه مزه استقلال و به همراه آن همبستگی را حس نخواهد کرد. در نظر وی استقلال به معنی انجام کاری فاقد بهره وری خلاق در فضائی بسته، و همبستگی به معنی ارتباط با معدودی از هم پاتکی های مشابه خودش می باشد.

ملاحظه می کنید که تربیت کودک اگر تنها از طریق درس خواندن وی، بدون ایجاد ارتباط با کار دنبال شود چه اثرات فرهنگی خطرناکی خواهد داشت؟ در حقیقت تهاجم فرهنگی بهترین روش نفوذ خود را از طریق چنین تربیتی دنبال می کند. در تربیت بی ارتباط با کار، بهترین زمینه برای تسلیم فراهم می شود. برای مثال غرب زدگی یکی از مصادیق بروز چنین تربیتی است: انسان هایی که به قول مرحوم جلال آل احمد چون درخت سن زده اند ظاهری علمی دارند اما در باطن به شدت تهی اند، قدرت نقد خلاق محیط خود را ندارند. آنان همواره احساس می کنند از جامعه طلب کارند و هیچ

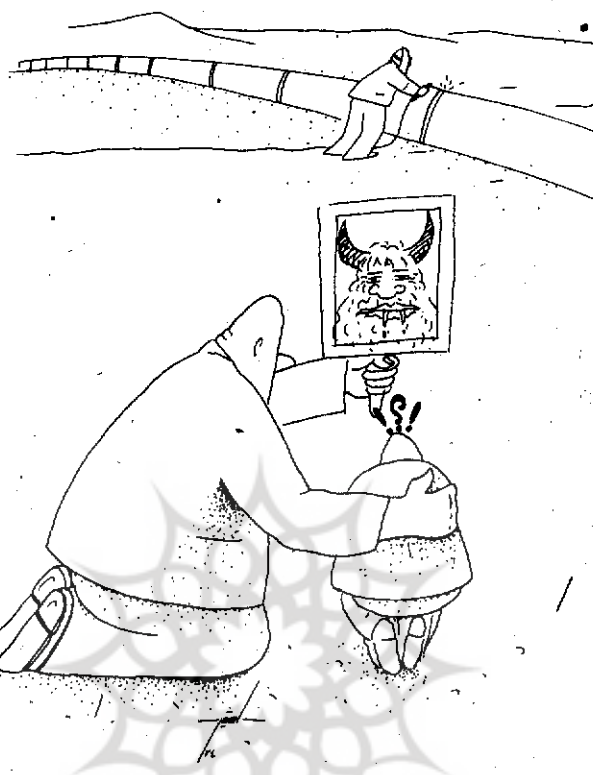
دینی به جامعه ندارند. این جامعه است که استعدادهای آنان را کور و سرخورده کرده است. و در حالیکه حاضر نیستند در جامعه خود دست به سیاه و سفید بزنند، هنگامیکه به فرنگ می‌روند و با کار در آن محیط روبرو می‌شوند، حاضرند ظرف بشویند و کارهای یدی سنگین بکنند، بدون آنکه لب به اعتراض بکشایند. علاوه بر آن، محیط ضد ارزش کار در داخل کشور آنان را همواره در مقابل اجتماع قرار می‌دهد و نه در کنار آن.

استحاله‌ای نامیمون...

متأسفانه نظام آموزشی و فرهنگی ما نیز در جهت شتاب‌گیری در تربیت چنین موجوداتی گام برمی‌دارد؛ برای مثال نظام آموزشی در ایران از همان کلاس اول تا پایان تحصیلات متوسطه دانش‌آموزان را آنچنان با انواع فشارهای مختلف درسی در خانه (کار درسی در خانه) سرگرم می‌کند که هیچ فرصتی برای ایجاد ارتباط با کار برای ایشان باقی نمی‌ماند. آنان به ناچار تمامی وقت خود را صرف خواندن مطالبی می‌کنند که در آینده هیچ‌گاه بدرودشان نخواهد خورد. در حالی که در کشورهای صنعتی، بخصوص تا کلاس ۱۰، نظام آموزشی هیچ کار سنگین نظیر درس خواندن در خانه را به دانش‌آموز تحمیل

نمی‌کند. علت نیز روشن است؛ آنان دریافته‌اند که کودک باید از همان اوایل تربیت خود، با کار آغشته شود. آنان با ایجاد وقت آزاد در ابتدا از طریق آزمون‌های کار وی را جذب محیط کار می‌کنند و آموزشهای لازم را از این طریق حداقل بر روی ۸۰٪ از دانش‌آموزان، تا زمانی که آنان کاری را برای اداره زندگی خود انتخاب می‌کنند، اعمال می‌نمایند. چنین است که در آن کشورها تنها در حدود ۲۰٪ از گروه انبوه دانش‌آموزان هر نسل به مراحل بعدی آموزش و تحصیلات عالی گام می‌گذارند. البته باید توجه داشت که در آن کشورها والدین نیز کودک را به صورتی تربیت می‌کنند که بداند باید برای بدست آوردن وجه برای مخارج لازم خود، کار کند زیرا والدینش برای این قبیل مخارج وجهی در اختیار او قرار نمی‌دهند.

عبارت بهتر آنست که بگوئیم نظام آموزش در کشورهای صنعتی براساس رابطه فرد با کار تنظیم شده است. در حالیکه نظام آموزش در کشور ما براساس تنظیم رابطه فرد با کنکور و منشی‌دریافتی‌های بی‌حاصل تنظیم شده است. و به همین دلیل در جامعه ما دیوار عظیمی چون کنکور وجود دارد. دیواری که گذر از آن آرزوی هر دانش‌آموزی از اولین سالهای تحصیل می‌باشد. از طریق این کنکور است که هر سال یک لشکر



- موجب کاهش شدید انگیزه و شوق در محیط کار اجتماعی می‌شود (لشکر شکست خورده از کنکور):

- موجب کاهش شدید بهره‌وری می‌شود. (به علت فروخوردگی انگیزه و شکست در مقابل کنکور):

- شرایط لازم برای تهاجم فرهنگی و غرب‌زدگی را فراهم می‌کند:

- از ناطات میان قشرهای اجتماعی را محدود می‌کند و زشت‌ترین اثرات را در بر خورده‌های طبقاتی باقی می‌گذارد:

- اجازه بروز خلاقیت و نوآوری در محیط کار را نمی‌دهد و بخصوص افراد کوشش می‌کنند دانش‌های اندک خود را مخفی نگهدارند:

- بین پژوهش، تولید و بازار رابطه فعال برقرار نمی‌شود و از این روی توسعه تحقق نمی‌پذیرد:

- رابطه فرد با محیط زندگی را از رابطه‌ای مستقلا نه مبتنی بر همبستگی ملی و ارزش‌های معطوف به آنها به رابطه‌ای بسته، تحکمی و کنکوری تبدیل می‌کند.

و نتیجه نهائی اینکه ریشه اساسی بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی ما در فقدان پیوند حجم عظیمی از طبقات متوسط شهری ما با کار در حین تربیت از کودکی تا بزرگسالی است و بدون تجدید نظر در این شیوه، به

شخصیت‌های مستقل، خلاق، هم بسته به محیط و آماده برای فعالیت مولد در جامعه دست پیدا نخواهیم کرد. پس اگر تربیت برای توسعه عبارت باشد از کاربرد روشهایی برای گریز از وابستگی و پیوند به استقلال و همبستگی، کار تنها عامل برای بروز چنین حالتی است.

از کار در خانه تا کار در جامعه

هنگامی که کودک دریافت که باید در ازا کار یدی از خانه امکانات دریافت کند، اولاً با کار آشنا می‌شود و ثانیاً کوشش می‌کند هدف تحصیلی خود را خود مورد ارزیابی قرار دهد. بهتر است راجع به موقعیت اخیر بیشتر بحث کنیم.

هنگامی که شما به کودک خود آموختید که باید در مقابل زندگی در خانه و بودن در این مجموعه نقشی بازی کند، بصورتی روشن وی را در مقابل مفاهیم جدیدی چون استقلال و همبستگی قرار می‌دید و نقش وی را از نقشی تأثیرپذیر به نقشی تأثیرگذار تبدیل می‌کنید.

وی چون ناچار است کار کند (مثلاً تمیز کند، بشوید و بروید) بصورتی روشن درمی‌یابد که نباید کتیف کند، نباید بی‌نفاوت باشد و به همین دلیل حس مسئولیت نسبت به خانواده و محیط در وی بیدار شده و دارای

عظیم شکست خورده و سرخورده به جامعه سرازیر می‌شود. لشکری که قدرتی بسیار ضعیف برای ایجاد ارتباط با کار در حوزه‌های مختلف دارد و فکر می‌کند که کار یعنی پشت میز نشینی و فرمان دادن به آبدارچی و و بربو فردا بپناه گفتن به ارباب رجوع. ملاحظه می‌کنید که این نظام آموزشی تنها می‌تواند موجب انقطاع کودک و جوان ما از کار و استحاله آرزوی آنها از یک آرزوی طبیعی بیک آرزوی غیرطبیعی شود.

اگر سطح بهره‌وری کار در جامعه تا این حد پائین آمده، دقیقاً به همین دلیل است. این فروماندگان در پشت دیوار کنکور بدلیل آنکه تا آخر عمر خود را شکست خورده می‌پندارند فاقد انگیزه لازم برای تحرک در محیط کارند. آنان همواره حسرت زده به گذشته خود می‌نگرند و متأسفانه رادیو-تلویزیون، و حتی رسانه‌های مکتوب، نیز موفقیت را تنها در گذر از این دیوار تعریف می‌کنند. توجه داشته باشیم که حجم عظیمی از حدود ۴ میلیون کارمند دستگاه بوروکراسی دولتی ما را همین شکست‌خوردگان تشکیل می‌دهند. و به همین دلیل در سطح بوروکراسی کشور، ما با کاهش شدید بهره‌وری و افزایش نومییدی روبروئیم.

پس تربیت کودک تنها براساس درس خواندن و بی‌ارتباط با کار نتایج اجتماعی زیر را در بردارد.

شخصیتی مستقل می‌شود. به عبارتی دیگر تا نسبت به امری موظف نشویم نسبت به نقطه مقابل آن احساس مسئولیت نمی‌کنیم. موظف شدن برای پاکیزه کردن محیط معادل است با احساس مسئولیت نسبت به کیفیت نکردن محیط؛

- از طرفی دیگر چون به کار سخت در خانه مشغول شده است لذا اگر خدمتکاری نیز در خانه ایشان کار کند برایش شخصیت قائل می‌شود و همین امر در وی قدرت برقراری ارتباط با محیط انسانی را فراهم می‌سازد. وی برای افراد احترام قائل می‌شود و این احترام را با نسبت نقش افراد در کار و حفظ و صیانت خانه و محیط اطرافش پیوند می‌زند؛

- وی کوشش می‌کند در مورد کارهایی که انجام

باید دکتر مهندس شوند و یا نشان ندهند که بسیاری از کارهای مختف بدی حتی در خانه دیگران ضد ارزش است و یا نظام آموزش کشور نیز اجازه کار به کودک و جوان را در محدوده خانه و محیط زندگی بدهد و یا برایش فراهم سازد) در چنین شرایطی دیگر لازم نیست همه جوانان را به پشت دیوار کنکور هدایت کنیم. می‌توان تا مقطع کلاس دهم حجم دروس را فقط به اندازه‌ای که فرد نیاز به معلومات عمومی دارد تنظیم کرد. تنها در این شرایط است که می‌توان از کلاس دهم به بعد سیستم آموزشی را در دو گروه طبقه‌بندی کرد. اول و مهم‌تر از همه آموزش‌های حرفه‌ای برای کار در محدوده‌های خدمات خانه، شهر و کارخانجات است و در مرحله دوم ادامه دوره آموزشی به روشی دیگر است

چرا هر سال از دیوار عظیم کنکور یک لشکر عظیم شکست خورده به جامعه ما سرازیر می‌شود؟!

می‌دهد به روش‌هایی برای افزایش بهره‌وری خود و انجام کار در مدت کوتاه‌تر دست یابد. بخصوص اگر چند فرزند باشند می‌توان از طریق ایجاد رقابت میان آنان حس مسئولیت را در ایشان تحریک کرد. در چنین وضعیتی آنان کوشش خواهند کرد از دانسته‌های خود در محیط خانه و اطراف خود استفاده عملی کنند و یا راه‌های عملی استفاده از دانسته‌های خود را بیابند. ما بدیهی‌ترین و ساده‌ترین روش‌های مصرف را بدلیل فقدان چنین تربیتی حتی تا پیری خود بیاد نگرفته‌ایم؛ مثلاً بسیاری از ما نمی‌دانیم که مواد مورد مصرف در خانه از شونده گرفته تا ماشین آلات مختلف چگونه و تحت چه شرایطی بکار گرفته می‌شوند. به مسائل ایمنی در خانه و محیط آگاهی نداریم و نسبت به آنها بی‌تفاوتیم. این ناآگاهی‌ها و بی‌تفاوتی‌ها در بسیاری از رفتارهای ما کاملاً آشکار است. به‌ر صورت اگر بتوانیم در تربیت فرزندان خود آنها را به کار در محیط آشنا سازیم، موجباتی فراهم کرده‌ایم تا آنان بتوانند در صورت داشتن استعداد از یافته‌ها و دانش خود در محیط کارخانه و اطراف خود بهره‌برند. به عبارت دیگر کار تنها نقطه استفاده از دانسته‌هاست؛

- از همین مرحله است که می‌توان دو گروه از جوانان را در جامعه از یکدیگر جدا کرد. هنگامیکه کودک و جوان در جریان زندگی با کار خو گرفت، در صورت ایجاد امکانات لازم، گروه عظیمی از آنان در همین مرحله با دیدن دوره‌هایی خاص جذب کار اجتماعی می‌شوند و چون از کودکی تربیت کارانه داشته‌اند، نه تنها این کارها را بی‌ارزش تلقی نمی‌کنند بلکه آنها را به عنوان مهم‌ترین هدف زندگی خود می‌دانند. (البته اگر دستگاه‌های ارتباط جمعی آنها و کارشان را تحقیر نکنند و نشان ندهند که همه افراد جامعه

آنکه حاصل اقتصاد سیاسی نفتی‌اند، موجوداتی مصرف‌کننده و متوقع بار می‌آورند. در حالی که جامعه فعلی ما نیازمند نیروهای است که مشکل‌ترین و سخت‌ترین کارها را برای توسعه خود و جامعه خود بپذیرند. بی‌گمان اگر شخصیت اجتماعی فرد، در هنگام تقبل این فعالیت‌ها مورد بی‌احترامی قرار نگیرد و او از کودکی با تربیت مبتنی بر کار بزرگ شود، رسیدن به چنین هدفی مشکل نخواهد بود. تحصیل بدون کار عالم بدون عمل می‌پروراند، اما کار به همراه تحصیل افرادی کارآفرین و خلاق تربیت خواهد کرد. در این شرایط میان یک رفتگر و یک پزشک فرقی نیست، هر کس به اندازه توانش نقش خود را برای صیانت از خانواده و اجتماعش بازی خواهد کرد.

براستی چرا همه کودکان در جامعه ما در آرزوی آنتد مهندس و یا دکتر شوند؟ بی‌شک علت را باید در تربیت آنها جستجو کرد. تربیتی که در مدار کار نباشد و پشتوانه‌اش تبلیغاتی باشد که فعلاً در صدا و سیما و دیگر رسانه‌ها انجام می‌شود نتیجه‌ای جز ایجاد آرزوهای توأم با توهم فوق ندارد. آرزوهایی که تنها می‌توانند از خود لشکرهای شکست خورده از کنکور و سرشکسته تا آخر عمر بیافرینند. آرزوهایی که حاصل آنها فروپاشی نقش بهره‌ورانه فرد در جامعه است.

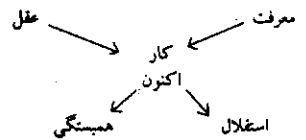
از وابستگی به همبستگی:

نکته بسیار مهم‌تر دیگر در تربیت فرزندان ما آنهم در جامعه دوره انتقال، حرکت از وابستگی فرزند نسبت به خانواده به همبستگی اجتماعی است. جالب آنست که در این تربیت نیز علاوه بر نیروی ایمان و پرورش تقوای زندگی در وی (اخلاق و نظام ارزشی) تبلور کار در زندگی‌اش نیز بسیار مؤثر و حساس است. به عبارت دیگر تقوی در زندگی تنها از طریق تبلور کار در تربیت متجلی خواهد شد. نگاه کنید به زندگی پیامبران که اکثر آنها کارهای بسیار مشکلی چون شبانی داشته‌اند. آنان از همان آغاز به دلیل یتیم شدن به جدال با سختی‌های زندگی مجبور شدند. همین اجبار نقشی مؤثر در قدرت ارتباط اجتماعی آنها داشته است.

هیچ‌گاه یک گل تربیت شده در گلخانه مقاومت یک گل برآمده در فضای آزاد را ندارد، آدمی آنگاه که با سختی زندگی درگیر شد، توان رهایی به همبستگی اجتماعی را پیدا می‌کند، چراکه ظهور حادثه برخورد با سختی‌ها موجب انقطاع رابطه مبتنی بر وابستگی‌ها و ایجاد رابطه مبتنی بر همبستگی‌ها می‌شود. طبیعی است که در وابستگی، فرد روحیه مستقل خود را از دست می‌دهد و نمی‌تواند خلاق باشد اما در همبستگی؛ شرط اول استقلال عقلانی فرد و شرط دوم عشق توأم با معرفت وی است.

بنابراین در تربیت آغشته به کار می‌توان از دو اهرم بهره برد، اهرم عقل که همان اهرم منطقی‌های لازم برای

انجام کار و نیل به استقلال است، و امر مهمی که موجب بروز همبستگی و خلاقیت می‌شود. در جریان کار از یک طرف فرد از طریق فراگیری منطق‌های مسلط سیستم توانائی استقلال خود را در محدوده ظرفیت سیستم اطراف خود تجربه می‌کند. از طرف دیگر وی از طریق عشق و بینش نسبت به آینده می‌تواند نقشی مؤثر در تغییرات منطق‌های کهنه کار و ایجاد منطق‌های جدید و گسترش فضای سیستم بازی کند. روند این تبدیل را در شکل زیر ملاحظه می‌کنید.



عقل نیروی اول است*

استقلال و همبستگی را باید در رابطه میان عقل و معرفت جستجو کرد، هنگامیکه شما در یک محیط کار می‌کنید از طریق شناخت زنجیره‌های منطق‌های حاکم در آن توان حرکت مستقلانه را پیدا می‌کنید و به آن محیط وابسته می‌شوید. اما اگر بخواهید در محیط خود نوآوری و خلاقیت انجام دهید نیازمند به نیروی همبستگی هستید. افراد باید به شما ایمان و عشق داشته باشند تا رهبری شما

را برتری تبلور نوآوری و منطق‌های جدید بیشتر از منطق‌های کهنه تسلط بپذیرند. نیروی اول عقل است که آثار خارجی آن عبارتست از استقلال شما در محدوده‌های مشخص اما نیروی دوم معرفت است که آثار خارجی آن عبارتست از همبستگی افراد به نیروی عاشق‌تر و با بینش و معرفت بیشتر. البته توجه داشته باشید که عقل همواره در منطقه درونی اثر خود موجب حرکت مستقلانه می‌شود ولی آثار حرکت در خارج از منطقه و اثرش وابستگی است. (تغییر حرکت شما در یک هواپیما، در داخل آن آزادید اما برای رفتن به خارج از آن قدرتی ندارید و وابسته‌اید تا متوقف شود).

هر دو صورت استقلال درونی، با کار و همبستگی بیرونی برای تغییر آن از طریق تربیت در محیط کار از همان اوان کودکی میسر می‌شود. هنگامی که شما از کودکی در شرایط کار قرار گرفتید، توانائی شخصیت‌زانی در خود و افراد را در ارتباط با خود پیدا می‌کنید، حال هر مقدار که بتوانید از طریق پژوهش به دانش بیشتر و از طریق عشق به ایمان بیشتر دست یابید در این راه موفق‌تر خواهید شد. در جامعه معمولاً ایندو موقعیت بصورت دو نوع کار جلوه می‌کنند. تکنولوژی همان کار مولد از عقل است و از این روست که با محصولات خود ضمن ایجاد استقلال درونی نوعی

کار است نه تحول در حوزه‌های آن بدلیل شرایط مختلف زندگی آدمی. بواقع در کدام فرهنگ این جهان اگر فرزند من برای مخارج تحصیل در رستورانی ظرف بشوید موجب سرافکندگی خود و خانواده‌اش خواهد شد؟ در کدام جای فرهنگ توسعه نوشته شده اگر خانواده‌ای در عبرت قرار گرفت و مجبور شده به کارهای سخت‌تر دست زند باید روابط خود را با دیگران محدود کند و احساس سرشکستگی بنماید. حیف است درس زندگی را با کار آغاز نکنیم و آنگاه در آرزوی توسعه و تحقق آن بسوزیم.

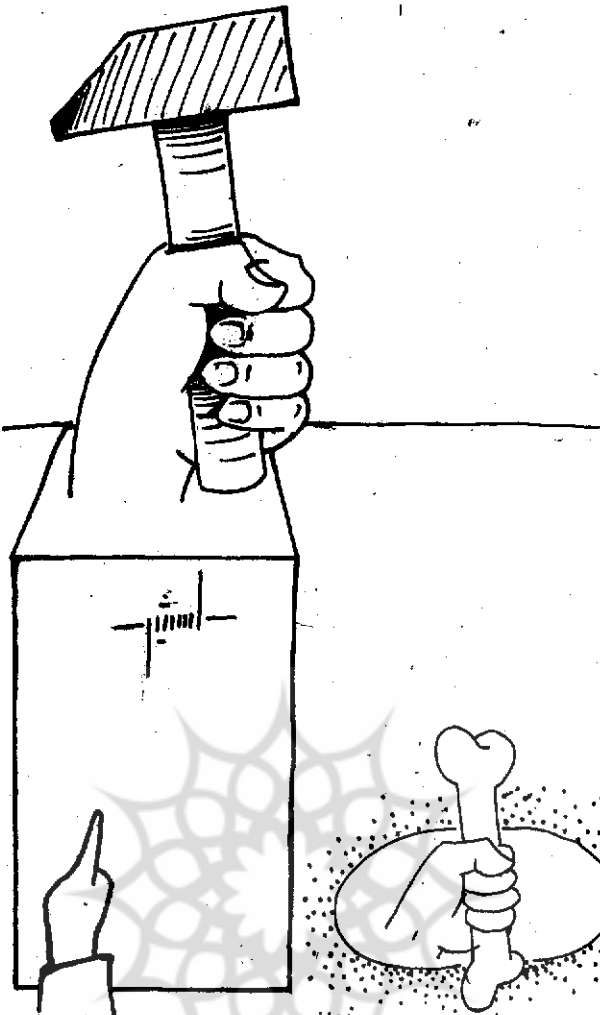
ما زندگی را از وابستگی می‌آغازیم، در استقلال به بلوغ می‌رسیم و در همبستگی توان بروز آرزوهایمان را می‌آزماییم. در تمامی این مسیر آنچه که راهنمای ما یا بهتر بگوییم بستر اصلی تمام این تبدیلات می‌باشد، کار است. با این حساب در خواهید یافت آنان که کار را از قلمرو وسیع خود در زندان ارزشهای محدود انواع محدود آنها قرار دادند چه مقاصدی داشته‌اند. اما سوال مهم‌تر آنست که چرا آنان که امروز پی به این مهم برده‌اند برای اتصال فرهنگی کودکان ما به کار، فکری عملی نمی‌کنند؟

مهمترین نکته‌ای که در فضای تهی از تربیت از طریق کار ناظر بر آئیم فقدان شدید همبستگی ملی در فردی است که این چنین تربیت شده است. تا کار نباشد ایمان و عشق، نوآوری و تحقیق، و مهمتر از همه اینها ارتباطات وسیع اجتماعی، یعنی همان همبستگی‌ها ایجاد نخواهند شد.

انسان بدون کار، انسان بدون هویت است، و بسیار طبیعی است که این انسان از همبستگی گریزان شود. برای انسان بی‌هویت استقلال نیز مفهوم ندارد؛ این انسان از آن روی که با کار بیگانه، و به مصرف پیوند خورده است سرعت جذب آثانی خواهد شد که سفره مصرفش را برایش بگشایند.

جامعه‌ای که تربیت افراد خود را با کار نیاغازد همواره در این خطر است که استقلال و همبستگی‌های خود را به بهای اندک مصرف چندین خواسته بفروشد. و بی‌مناسبت نبود که استعمار در عطش غارت منابع مواد خام ما پیش از آن که دریاچه‌های کار را بگشاید، دریاچه‌های مصرف را گشود، دریاچه‌هایی که امروز فراتر از میلیاردها دلار منابع کمیاب جامعه ما را بصورت سوسید می‌بلعدند و کیست که این را نداند؟

کیست که نتواند به درک این نکته ساده برسد که میان بی‌ارزش شدن بسیاری از کارها در این جامعه و گسترش نظام مصرف با سوسیدهایش رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. □



وابستگی و گرایش به عادت نسبت به فضای خارج خود ایجاد می‌کنند، و هنر همان کاربرد مدار همبستگی است که از طریق توانائی معرفتی و بینشی خود چنین می‌کنند. یعنی امکان حرکت را در خارج از محدوده شناختی ما فراهم می‌سازد.

جامعه ما جامعه‌ایست که در دوره انتقال حساسی بسر می‌برد، ما تازه اولین شماره‌های استقلال را تجربه کرده‌ایم. در چنین شرایطی حیف است که میراث ضد ارزش شدن حوزه‌های مختلف کار چون بخشک بر سرمان بماند، حیف است که نظام آموزشی مان فاقد استراتژی جدید برای احیاء کار در رابطه با علوم باشد و کماکان خود را سرگرم میراث گذشته تربیت اقتصاد مصرفی بنماید. میراثی که جز ضرب‌زدگی و تهاجم فرهنگی چیزی از خود باقی نگذارد. حیف است که نظامات بهره‌وری ما در زندان بی‌ارتباطی با کار در تربیت کودکی و جوانی، فرو خفته و نومید باقی بماند. حیف است که بعد از انقلاب اخیر باز هم ناظر بر تهاجم فرهنگی از طریق بی‌ارتباطی با کار و تحقیر آن به همراه تنبلی و کاهلی باشیم. حیف است که نظام تبلیغاتی و هنری ما هنوز به این نکته مهم که تحولات درونی در حوزه‌های کار نباید موجب نومیدی و دل شکستگی شوند دقت نکنند. این نظام باید بداند که آنچه تراژیک است بی‌ارتباطی با